

امام خمینی(ره) در سخنرانی مورخ ۴۲/۸/۴ ضمن افشای خیانت شاه، آمریکا را چنین معرفی کردند: «ما چون ملت ضعیفی هستیم و دلار نداریم باید زیر چکمه آمریکا برویم؟ آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هردو بدتر، همه از هم بدتر و همه از هم پلیدترند. لکن امروز سوکار ما با آمریکااست، رئیس‌جمهور آمریکا بدانند این معنا را که امروز در پیش ملت ما از منفورترین افراد بشر است که چنین ظلمی به ملت اسلامی کرده است. امروز قرآن را با خصم است. ملت ایران با او خصم است… امروز تمام گرفتاری ما از آمریکااست. تمام گرفتاری ما از اسرائیل است. اسرائیل هم از آمریکااست.»

پیشینه آمریکا در ایران

آمریکا، که در جریان جنگ جهانی دوم به نقش تعیین کننده نفت در کارایی نسل جدید ناوهای پهن‌بیکر دریایی و راز برتری نیروی جنگ‌اندازی به نفت ایران بود، در رقابت جهان‌خواران بر سر تقسیم غنلم جنگ و تعیین قلمرو نفوذ در کشورهای مستضعف تحت سلطه؛ به سرعت نیروهای خود را از کشورهای غرب آسیا خارج کرد و در نقش یک قدرت ضد استعماری مژزواره به دولت ایران کمک کرد تا نیروهای انگلیس و شوروی را از ایران اخراج کند.

این «گِزگ» تازه‌نفس و به زعم خوش‌باوران؛ قدرت متحد کشورهای جهان سوّم، از قارهٔ آمریکا به سوی غرب آسیا خیز برداشت و با سبقت گرفتن از«خرس سفید» و تنه‌زدن به هم‌پیمان خود «ژوربا پیر»، در «غرب آسیا» ایران را به عنوان یکی از کشورهای خط شمالی استراتژی دفاع پیرامونی جزو مناطق حتناس امنیّت ملی آمریکا و منافع حیاتی غرب برشمرد و توسعه‌طلبی «شوروی» را تهدید امنیّت ملی خود قلمداد کرد. شاه دست‌نشانده که در بین ملت مقبولیتی نداشت، با به یساداوردن تمبید تحقیرآمیز و مرگ ذلیلانه رضخاان از بیم ابتلا به فرجام شوم پدر، اولویت و دغدغه اصلی‌اش اجرای دستورات و جلب رضایت اربابان انگلیسی و آمریکایی بود.

پس از سبری شدن حدود پانزده سال، سربازان سر برآورده از گهواره‌های ۱۵ خرداد با یقین به صق وعده الهی «آن الله یا یخلف المبعاد» و«ولینصر الله من ینصره» رژیم سلطنتی را که ریشه پوشیده‌اش در اعماق تاریخ با ظلم و جنایت گره خورده بود، برکنند و با به خاک مالیدن پوزه آمریکا کبکبه و هیبت غارنگران را در هم شکستند و به قصه تلخ وابستگی وطن باطن دادند. اما گاوچران‌ها عبرت نیاموختند و با خصلت خودبیرتابینی سفارت خود را به مرکز جاسوسی و ستاد هماهنگ‌کننده ضدانقلاب تبدیل نموده به توطئه علیه جمهوری اسلامی پرداختند. «ظنوا انهم مانعتم حصونهم من الله فانهم الله من حیث لم یحتسبوا وکذف فی قلوبهم الرب»؛ آنها گمان کردند دیوارپایشان سنی در برابر خداست. دانشجویان مسلمان پیرو امام خمینی با احساس مسئولیت حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی، توطئه علیه منافع ملی را برنافتند و برای نشان دادن قاطعیت انقلاب اسلامی و پایان دادن به توطئه و جاسوسی، از در و دیوار سفارت و قلمرو امن آبرقدرت آمریکا بالا رفته، لانه جاسوسی را تسخیر و جاسوسان بزدل را که مشغول خرد کردن اسناد جاسوسی و توطئه بودند، دستگیر نموده، به اسارت انقلاب اسلامی درآوردند. مستضعفان تحت ستم سراسر دنیا، که برای نخستین بار بر صفحه تلویزیون، دُلت و اسارت تحقیرآمیز جزئومه‌ای نخوت، خودشیفتگی و خودبرتربینی نظام سلطه را، چشم و دست بسته، در قیاد یک انقلاب تمام عیار مردمی مشاهده کردند، با شور و هلهله، بر طاغوت‌ها و آبرقدرت‌ها و نظام سلطه، نفرین و بر انقلاب اسلامی و هوادانش افرین گفتند. با افشای نمونه‌هایی از جاسوسی و توطئه‌های آنان گاوچران‌های غارتگر متنبّه نشدند و از تحویل شاه‌جانیتکار و ثروست مسرفقاش خودداری کردند. تسخیرکنندگان لانه جاسوسی، بر خواسته مشروع ملت پافشاری کرده، کارتر و جاسوسان را به دلیل جاسوسی و توطئه علیه امنیّت و منافع ملی ایران، سزاورا مجازات دانستند.

قدرتی برتر از ابر قدرت‌ها

کارتر تلاش می‌کرد در آخرین سال دوره اول ریاست جمهوری خود، ایران بحران فیصله دهد تا از شانس انتخاب مجدد مردم آمریکا برخوردار گردد، اما با نفع‌ن و خصلت اهریمنی به گمان اینکه ملت ایران از خواسته

بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ قدرتی برتر از ابر قدرت‌ها

به بهانه پنجم اردیبهشت ۱۳۵۹ سالگرد واقعه طیس



منطقی خود متصرف خواهد شد از توطئه دست‌بردار نبود. اسارت تحقیرآمیز جاسوسان و افشای برخی از منابع و رسوایی افشای اسنادی که جاسوس‌ها گمان کرده بودندیاخردکردن آن، جوانان ایرانی را از دسترسی به اسرار محرم ساخته‌اند، سران طمع‌کاخ سفید را سرعقل نیاورد و بهانه رهائی جاسوسان و ذات استکباری‌شان آنان را به سمت اقدام نظامی علیه جمهوری اسلامی سوق داد. اقدام نظامی به گروه ورزیدهای موسوم به نیروی دل‌تا یا واکنش سریع که فرماندهانش علی‌غم سلسابقه حضور در جنگ ویتنام، لیبی و گره، مدت دو سال یک دوره آموزشی ضدتروریست را گذرانده بودند، محوّل شد. نفرت دل‌تا در طول چهار ماه، تمام اقداماتی که طبق طرح بااستی در عملیات در تهران انجام دهند را با زمانبندی، در موقعیت بازسازی شده مشابه لانه جاسوسی، که خیابان‌های اطراف و استنادیوم با همان ابعاد در آن قرار گرفته بود، را بارها تمرین کرده بودند. فرمانده عملیات در خاطراتش اظهار داشت: بالا رفتن از دیوار، تصرف سفارت، کشتن نگهبانان، آزادسازی جاسوسان، عقب‌نشینی از سفارتخانه، عبور از خیابان شهید مفتح، ورود به امجدیه و سوار بالگرد شدن را، یکصد بار تمرین کرده بودند. دل‌تا با رعایت حد اکثر مخفیکاری به وسیله سه فرزند هواپیمای ام سی ۱۳۰ و سه فرزند ۱۲۰-سوخت رسان از جزیره مصیره در عمان، به کویر نمک در طیس منتقل شد. طبق طرح باید ۶ فرزند بالگرد اراج ۵۲ «اسب دریا»، از عرشه ناو هواپیمابر نیمیتز، در آب‌های عمان پرواز کرده، پس از سوختگیری از سه هواپیمای سوخترسان در کویر نمک، دل‌تا را یک ساعت قبل از طلوع آفتاب، به نقطه‌ای در اطراف گرمسار، منتقل می‌کرد، تا در روز مخفی شوند، و با شروع تاریکی شب به وسیله ۶ کامیون خود را به سفارت رسانده، ظرف ۴۵ دقیقه گروگان‌ها را آزاد و به وسیله بالگرد، از امجدیه (ستادیوم شهید شیرودی فعلی) به منظره در جنوب تهران منتقل شوند تا از آنجا با هواپیمای لیترسی ۱۴۱ از ایران بگریزند.

قرار بود در نخستین دقیق صبح، که هنوز ایرانیان نمی‌دانستند چه بر سرشان آمده، برای به رخ کشیدن قدرت آمریکا و بازگرداندن حیثیّت از دست رفته به کاخ سفید، ناگهان کارتر بر صفحه تلویزیون ظاهر شود و سا تبختر خبر موفقیت «عملیات پنجه باستی» را به عنوان مهم‌ترین رویداد قرن ۲۱ اعلام کند.

در بروجت کویر، مانعی بر سر راه متجاوزان مجتّه به پیشرفته‌ترین فناوری، سلاح و وسائل ارتباطی ماهواره‌ای منصوّز نبود. ملت ایران در

بود که ناگهان زمین و زمان بر شوریدند.

انگار رگ غیرت زمین مژومّز و زمین ناگهان با قدرت از جاکنده شد. آسمان به شدّت بر خود لرزید و تندر سختی برگرده دشمن نواخت. طوفان شن که از آسمان تا زمین را خط حدّ عملیاتی خود قرار داده بود و با غرش مهیبی هملود می‌طلبید، با بالگردهای پهن‌بیکر «اسب دریا» برخورد کرد. طوفان در حالی که طعنانش در آسمان می‌پیچید که: «اَمنْ هَذَاذی هُوَ جُنْدٌ لَکُم یَضْرُکُم من دُون الله»، پفی کرد تا مسیر را بگشاید. ناگهان بالگرد پهن‌بیکر «اسب دریا» چون پراکاهی میان زمین و هوا معلق گشت و با ضربه شدیدی به سمت عقب پرت شد و پس از چرخشی سریع، با ستونی از آتش به هوا برخاست و در شمالی‌ترین نقطه با شدّت به یک فرزند هواپیمای ئی سی ۱۳۰ حامل سوخت،کوبانده شد. صدای مهیبی در آسمان پیچید و آتش هوئناکی زمین را فراگرفت، انگار جنگ آسمان و زمین آغاز شده بود. جنگ وحشتناکی که در آن، آتش تهیه و آتش پشتیبانی و آتش هجومی و تانکیک‌های رزمی چنان ترکیب یافته بودکه پیشاپیش امکان هر آتش بسی را نفی می‌کرد. جنگاورانش همچون اشباح از دید و تیر خارج بودند و خط تماس و لجنم و سمت تک و جناحشان نامعلوم بود. وحشت تمام وجود نظامیان آمریکائی را فرا گرفته، مات و میهووشان ساخته بود. گرد باد آتش و شن، به خود می‌پیچید و نعره‌زنان به هرسو سرک می‌کشید. اطرافش را همانند روز روشن و مثل بالگردها نیز در تیررس طوفان شنی که آتش را به بیگاری گرفته بود، قرار داشتند. دو دسته از افرادی که بالگردها را ترک کرده بودند، با دو هواپیمای امرگره گریختند. افراد باقیمانده وحشت‌زده، سوار برسومین هواپیمای درحال ترک جتّم خود ساخته بودند. هشت نفر بر اثر سوختگی، نیمه جان و جانیاخته، روی شن‌ها افتاده بودند. یکی ازآنان با مشتقّت خود را به سوی هواپیمای می‌کشید و دو تن دیگر، با شوق رسیدن به هواپیمای ننگان ننگان چند قدمی بر روی پای خویش به دنبال هواپیمای دوپندند. اما پس از شتاب گرفتن هواپیمای، هر سه نفر چنان نقش بر زمین شدند، که انگار هرگز قدمی برداشته‌اند.

سهرنگ بگویت که به کارتر قول داده بود جسد کشته‌شدگان وگزارش‌های نوبه‌ای ایستگاه‌های هواشناسی آمریکا، وضعیت جویّی آرام و همه شرایط را بر وفق مراد اعلام کرده بود. طبق فرضیات طرح عملیاتی، با حیظه بندی اطلاعات، سیستم اطلاعاتی جمهوری اسلامی هیچ اطلاعی از ماجرا نداشت و در حین اجرا، پاسداران و هواداران انقلاب اسلامی در خواب غافلگیر می‌شدند. اما در طرح عملیاتی مزبور علی‌غم دقّت در ترتیب و توالی اقدامات فرماندهی و بررسی فرضیات طبق الگوی استاندار طرح‌ریزی، حقایق تعیین‌کننده‌ای چون برخورداری جمهوری اسلامی از حمایت یک قدرت برتر مورد توجه قرار نگرفته است. فرضیه یکی خبری سیستم اطلاعاتی جمهوری اسلامی کجا؟ و حقیقت دسترسی یک قدرت برتر از ابرقدرت‌ها، به تمامی اطلاعات فوق سِری آمریکا کجا؟ «بَلَمَّ ما یَئینُ اَیْدهِم و ماخلفُهم» فرضیه در خواب بودن پاسداران آمریکا و همیشه بیدار بودن نیروهای قدرت برتر هم‌پیمان و حامی جمهوری اسلامی کجا؟ «لا تأخذه سنه ولا نوم».

«دل‌تا» نیروی واکنش سریع آمریکا، در غافلگیری مطلق سیستم

اطلاعاتی و نیروهای مدافع جمهوری اسلامی، درودگاه متروکه‌ای در قلب کویر طیس را تسخیر کرده، در حال انجام مقدمات پرواز به سمت تهران

در گرمای داشت پنجم اردیبهشت سالروز واقعه فراموش‌نشدنی طیس

طیس شما را بس!...

علیرضا خچماقی

<div><div> </div></div>	از شما انبوه دشمنان، سوره فیل و داستان پرندگان را آیا خوانده است هیچ‌کس؟	<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>	و باز از شما، کسی به خاطر دارد آیا	<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>	سالیان پیش‌تر، بر پدران گردنکشان چرت چه در طیس؟	<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>	برای شما، از آن ماجرا، چه مانده بر جا	<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>	جز خاطراتی زخمی و آرزوهایی بر یاد رفته، با چند عکس؟	<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>	و اینک سال‌ها از پس ماجرا، در حالی که روزگار ما	<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>	باز حکایتی نو سر داده است از طیس	<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>	وقت است به هوش آید	<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>	و دست بردارید از خواب و خیال و هوس	<div><div> </div></div>

قربان. بعضی شبها صدای شلیک سلاح‌های سنگین عراق زیاد به گوش می‌رسید ولی من اصلا نمی‌ترسیدم چون خودم را به خدا سپرده بودم و می‌دانستم که امام زمان(عج) پشتیبان ما است چون آنها با آن همه سلاح‌هی که داشتند باز هم پیشروی ما بیشتر از آنها بود و از آنها بیشتر اسیر می‌گرفتیم.

بعد از چند روزی که گذشت یک شب درگیری شدیدی در منطقه رخ داد و بسیاری از نیروهای بعضی را به هلاکت رساندیم. عراقی‌ها هم مرتب نمود می‌زدند که تا ششعاع چهار کیلومتری را روشن می‌کرد. طوری که یک مورچه هم نمی‌توانست تردد کند. با همسنگران مان آن شب با هم هفت نفر اسیر آوردیم و به فرماندهی تحویل دادیم. فرمانده هم خیلی ما را تشویق کرد.

در یکی از شبها که ما شش همسنگر بودیم، دو تن از آنها شهید شدند و من آنها را به عقب برگرداندم و یک نفر را هم که زخمی بود به عقب برگردانم. صبح همان روز ما تمامی نیروهای بعضی را به هلاکت رساندیم ولی افسوس که ما باز هم تعداد زیادی مجروح دادیم و مجبور شدیم آنها را به عقب برگردانیم برای مداوا. چند روز بعد نیروهای مسعود رجوی به منطقه حاج عمران حمله کردند و ما هم تعداد زیادی از آنها را به هلاکت رساندیم. آن روز برای من خیلی سخت گذشت چون کل منطقه را شیمیایی زده بودند و چند نفر بودیم که تجهیزات ضد شیمیایی را نداشتیم و فرمانده گفت بچه‌ها سعی کنید دهان خود را با پارچه خشک بیندید ولی فایده‌ای نداشت و آن شیمیایی اثر خود را گذاشته بود.مدت ۲۴ ساعت نیروهای دیگر به ما اضافه شدند. ما توانستیم آنها را به هلاکت برسانیم و آنها را از منطقه بیرون کنیم.

خط اول که نیروهای بعضی ما را دیدند و هدف قرار دادند و ماشین ما را زدند و آن موقع بی هوش شدم. وقتی به هوش آمدم دیدم در بیمارستان ارومیه هستم و از آنجا من را فرستادند بیمارستان ۵۰۱ ارتش تهران و حدود دو – سه ماه آنجا بستری بودم. به خانواده هم خبر ندادم و خانواده‌ام فکر می‌کردند که شهید شده‌ام. مدت ۳۰ سال است که من هنوز تحت درمان پزشک اعصاب هستم. پیام ناقص است و همه اینها ارزش آن را دارد که وجبی از خاک ایران به دست دشمن نیفتاده است و امیدوارم پرچم ایران در بلندترین قله قرار داشته باشد.

شما جانباز چند درصد هستید؟

۱۵ درصد.

از امدادهای غیبی در آن منطقه بگویید.

یک امداد غیبی برای من این بود که وقتی زمان درگیری بود ترسی نداشتم. الان هم که قرص اعصاب می‌خورم از سروصدا آزار می‌بینم همسرم گاهی وقتها ناراحت می‌شود ولی باز هم سختی‌ها را تحمل می‌کند. وقتی هم که سروصدا زیاد باشد یا من ناراحت باشم پسرمر من را تنها می‌گذارد و از منزل خارج می‌شود تا آرام شوم و حدود یک یا دو ساعت بعد می‌آید.

شما از چه ناحیه‌ای مجروح شدید؟

از ناحیه‌های گوش و سوارگردن و پای راست؛ شیمیایی هم شدم. خیلی ممنون از فرصتی که برای مصاحبه در اختیار ما قرار دادید. در پایان اگر حرف ناگفته‌ای هست بفرمایید.

من کشته مرده بهربر هستم؛ اگر در کل دنیا بگردی هیچ کس را مثل آقای خنامه‌ای پیدا نمی‌کنی.

آری! این گونه می‌گذرانند زندگی را و سهیل می‌شود سختی‌ها برای دلآوردمان این مرز و بوم!

صفحه ۸
یک‌شنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۹۷
۵ شعبان ۱۴۳۹ – شماره ۲۱۸۸۷

یادبود شهید حسن باقری

نخبه اطلاعات عملیات دوران جنگ تحمیلی

سعید رضایی



شهید حسن باقری(افشردی) یکی از متفکرین نظامی ایران در دوران جنگ تحمیلی بود که در کار خود هوش بالایی را نشان می‌داد. روز سوم شعبان برابر با ۲۵ اسفند ۱۳۳۴ شمسی، زادروز فرخنده امام حسین(ع) در تهران چشم به جهان گشود. از این رو را و (غلامحسین) نامیدند. غلامحسین در دو سالگی همراه پدر و مادرش، به کربلای معلا سفر می‌کند. دوره دبیرستان را در مدرسه مترجمه الدوله واقع در خیابان ایبانه‌الله سعیدی و دوره متوسطه را در دبیرستان مروی تهران به پایان رساند. در دوران تحصیل، عشق و علاقه خاصی نسبت به فراگیری علوم دینی از خود بروز می‌داد. با عضویت در هیئت محبان الحسین(ع) پای سخنرانی‌های شهید ایبانه‌الله دکتربهشتی می‌نشست و هر آنچه می‌آموخت، به دوستان و همسالان خود منتقل می‌کرد. در سال ۱۳۵۴ در رشته دامپروری دانشگاه ارومیه پذیرفته شد. در این دوران نیز از تحقیق و مطالعه پیرامون اصول عقاید و قرآن غفلت نمی‌کرد و هر از گاه در کلاس‌ها و مسجد دانشگاه، برای دانشجویان سخنرانی می‌کرد. وی به عنوان یک چهره مذهبی فعال در سطح دانشگاه مورد توجه قرار گرفت. چند بار هم با استادان غریبه به بحث و مجادله پرداخت. فعالیت‌های او سرانجام منجر به درگیری با گارد رژیم و اخراج وی از دانشگاه شد. غلامحسین اسفند۱۳۵۶ به سربازی اعزام شد. از آنجا که روحی جستجوگر و سری پرشور داشت، در دوران سربازی نیز یک لحظه از ارشاد و هدایت فکری سربازان باز نمی‌انستاد. ازین رو، او را از پادگان جدا کرده، راننده یک افسر جزء نمودند تا با سربازان نتواند ارتباط برقرار بکند. در دنبال فرمان امام خمینی(ره) مبنی بر فرار سربازان از پادگان‌ها، سربازی را ترک کرد و به طور جدی همراه با مردم، به مبارزه علیه رژیم شاه ادامه داد. در تصرف کلابتری ۱۴ و پادگان عشرت آباد، نقش موثر و فعالی را ایفا کرد. در کمیته استقبال از امام زین‌العشاقنه فعالیت می‌نمود.

غلامحسین پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در نهادهای مختلف فعالیت می‌کرد. یک بار نیز به عنوان خبرنگار سفر پانزده روز به لبنان و اردن انجام داد و گزارش تحلیلی جامعی از وضع نابسامان مسلمانان آن جا تهیه کرد. خرداد ۱۳۵۸ دیپلم ادبی گرفت و در رشته حقوق قضایی دانشگاه تهران قبول شد. وی در دانشگاه، نقش مؤثری در مقابله با توطئه‌های ضد انقلاب ایفا می‌کرد. باقری اوایل سال ۱۳۵۹ به عضویت سپاه درمی‌آمد و در واحد اطلاعات مشغول خدمت شد. در این واحد بود که نام مستعار «حسن باقری» را انتخاب کرد.

با شروع جنگ تحمیلی راهی جبهه‌های جنوب شد. در بنو ورود به اهواز، اقدام به راه‌اندازی واحد اطلاعات و عملیات رزمی برای دستیابی به اطلاعات دقیق از موقعیت دشمن کرد. او خود شخصا همراه با دیگر نیروهای اطلاعاتی، به شناسایی مواضع نیروهای عراق می‌پرداخت. در برخی موارد تا عقبه دشمن نفوذ می‌کرد.

باقری توان، هوش و استعداد شگرفی در تحلیل اطلاعات دشمن از خود نشان می‌داد؛ به طوری که اغلب مواقع، تحرکات احتمالی دشمن را پیش‌بینی می‌کرد. اقدامات پیگیر و اساسی او در زمینه اطلاعات، سه راه‌اندازی واحد اطلاعات – عملیات در ستاد عملیات جنوب منتهی شد. نیروهای این واحد، در کمتر از سه ماه، در همه محورهای جنوب، با تمام قدرت مستقر شد و به عنوان چشم فرماندهی، در محورهای مختلف عمل می‌کرد. از دیگر اقدامات مهم شهید باقری، تشکیل پایگانی اسناد جنگ، ترجمه اسناد و شنود یی سیم‌دهن بود که هر کدام نقش ارزنده‌ای ایفا می‌کرد. همچنین طراحی گردان‌های رزمی و سازماندهی آنها از کارهای خوب او محسوب می‌شود. شهید باقری، به دلیل برخورداری از توانمندی فکری و شهادت نظامی، دی ۱۳۵۹ به عنوان یکی از معاونان ستاد عملیات جنوب انتخاب شد و در شکست محاصره سوئسرتن، فرماندهی عملیات امام مهدی(عج) را برعهده گرفت. در فتح ارتفاعات الماکبر و دهلاویه نقش بسیار ارزنده و مهمی ایفا کرد. در اجرای عملیات فرمانده کل قوا شرکت کرد و در این عملیات به عنوان فرماندهی لایق و کاردار شناخته شد. در عملیات ثامن‌الائمه(ع)، فرماندهی محور دارخوین را بر او سپردند و در شکست حصر آبادان در طراحی و سازماندهی عملیات و کسب اخبار و اطلاعات از دشمن ، نقش مؤثری ایفا نمود. در عملیات طریق‌القدس برای اولین بار گراگه مشترک نصر میان سپاه و ارتش ایجاد و شهید باقری به عنوان فرمانده این قرارگاه منصوب شد و در عملیات‌های فتح‌العسین، بیت‌المقدس و رمضان، با لیاقت و شایستگی تمام، انجام وظیفه نمود. پس از پایان عملیات رمضان، از سوی فرماندهی کل سپاه، به سمت فرماندهی قرارگاه کربلا و جانشین فرماندهی کل در قرارگاه‌های جنوب منصوب شد. بعد از شکل‌گیری سازمان رزمی سپاه، با توجه به توان و تجربه‌هایی که شهید باقری داشت، به عنوان جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه پاسداران برگزیده شد و بنیان یک یگان رزمی استوار و شکست‌ناپذیر بنا نهاد.

شهید باقری میقاتش را در جبهه‌ها یافته بود. از این روی، مانند در جبهه را به سفر حج در سال ۱۳۶۱ ترجیح داد. روز ۹ بهمن ۱۳۶۱، روز معیاد شهید باقری بود و شناسایی ضیافتی برای یک ملاقات جوانانه.

یک شهید، یک خاملره

مریم عرفانیان



سجده در خون

در حال عکس گرفتن از منطقه بودم که دیدم یک نفر با همه تجهیزات نظامی همراهش به حالت سجده پیشانی به خاک نهاده است!

اولش فکر کردم نماز می‌خواند؛ ولی هوا کاملاً روشن بود و وقت نماز گذشته بود!

جلوتر رفتم تا عکسی از حال و هوایش بگیرم. دست روی شاندهاش گذاختمم که بکپاره به پهلو روی خاک افتاد! اجای گلوله‌ای که از پشت به او اصابت کرده و انگار از قلبش گذشته بود. سرخ سرخ بود! صورتش را که دیدم پاهایم شد و در زمین زانو زدم! توی دلم گفتم: «بیکه یوسف شریف هست» یادم آمد یوسف همیشه می‌گفت دوست دارد شهادتش در حالی باشد که سجده است…

✽ **خداهای او شهید یوسف شریف**
✽ **راوی: هرمز شهید**